

مقدمه ای بر ساخت اجتماعی - اقتصادی ایران - بخش پایانی

دکتر مرتضی محیط

بنابر آنچه در صفحات پیش نوشته شد میتوان ملاحظه کرد که در دوران سرمایه داری نه تنها کار با تولید همسان نیست بلکه با ماشینی شدن تولید و علمی شدن مدیریت، اهمیت سرمایه ثابت - که شامل ابزار و وسایل تولید (و بخصوص صنایع صنعتی کننده و مادر)، دانش، تکنولوژی و مدیریت و طرح و برنامه ریزی است - عظمت هر چه بیشتری به خود گرفته و کار تنها به زائده ای از آن تبدیل میشود. از سوی دیگر، دانش، تکنولوژی و طرح و برنامه ریزی و در یک کلام بخش فکری، تصمیم گیری و تعیین سرنوشت فرایند تولید از دست کارگر بیرون آمده و در دست مدیریت (به عنوان نماینده و کارگزار سرمایه دار) قرار میگیرد .

اما چنین روندی به هیچ رو تنها در یک یا چند کشور صورت نمیگیرد و منحصر به بخش ویژه ای از جهان نیست. با جهانی شدن هر چه بیشتر سرمایه چنین پدیده ای نیز شکل جهانی به خود میگیرد. در چنین شرایطی، به همراه تمرکز سرمایه در چند کشور صنعتی اصلی، دانش، تکنولوژی، مدیریت، طرح و برنامه ریزی و خلاصه قدرت تصمیم گیری درباره سرنوشت تولید جهانی نیز در همین چندکشور متمرکز شده و تنها انجام کار جسمی تولید، بخشی به کارگران این کشورها و بخش دیگر آن به کارگران کشورهای غیر صنعتی (عقب مانده) واگذار میشود. آنچه اکنون در سطح جهانی شاهدش هستیم چیزی جز این پدیده نیست. بخش تعیین کننده تولید که دانش، تکنولوژی، اطلاعات، مدیریت و طرح و برنامه ریزی است در درجه اول در هفت کشور اصلی صنعتی جهان (G-7) متمرکز است. پس از آن شمار دیگری از کشورهای کوچکتر اروپایی دارای بخشی از این تولیدند و آنچه برای اکثریت بزرگی از بشریت در کشورهای آسیایی (به جز استرالیا و زلاندنو)، آفریقا و آمریکای لاتین باقی میماند زائده بدون دانش، با تکنولوژی پایین و فاقد قدرت طرح و برنامه ریزی و مدیریت است که تنها وظیفه اش انجام بخشی از کار جسمی (و آنهم عقب مانده ترین، پست ترین، کثیف ترین و آلوده ترین بخش) تولیدات کشورهای اصلی سرمایه داری است .

این است محتوای بنیانی "تقسیم کار جهانی" در آخرین مرحله سرمایه داری: در یکسو سرمایه ثابت که دانش، تکنولوژی، مدیریت و طرح برنامه ریزی را دربردارد و در سوی دیگر سرمایه متغیر (که آنهم در مالکیت سرمایه دار است) به صورت کار جسمی که نه تنها بی بهره از دانش، تکنولوژی، مدیریت و طرح برنامه ریزی است بلکه باید رنج طاقت فرسای عضلانی، عصبی و مغزی آن را افزون بر آلودگی محیط زیست و بردگی نوع نوین نیز بر دوش کشد. اما سرمایه ثابت جهانی تنها به تحمیل تمام این ستمها و رنجها به زائده های کار جسمی خود در "جهان سوم" (در کارخانجات مونتاژ و "تولید" دیگر انواع کالاها) بسنده نمیکند، بلکه از طریق انتقال این "تولیدات" خود به "جهان سوم" به طوری حساب شده و منظم (و در صورت لزوم از طریق حمله نظامی) از دسترسی این "زوائد جهان سومی" به دانش و تکنولوژی و مدیریت و طرح و برنامه ریزی جلوگیری میکند و آنها را تبدیل به مراکزی برای کار جسمی ارزان، موادخام ارزان و بازار فروش کالاهای خود میکند. تنها در پرتو واقعیات بالاست که میتوان به مفاهیمی چون "سرمایه داری وابسته"، "جهانی شدن سرمایه"، "توسعه سرمایه داری" و "اقتصاد بازار آزاد" پی برد. تنها با توجه به این واقعیات است که میتوان به "اسرار" ساخت اقتصادی جوامع "جهان سومی" پی برد .

رشد نیروهای مولده و تغییر ساخت اقتصادی - اجتماعی یک کشور را نمیتوان بر پایه چند کارخانه مونتاژ اتومبیل، یخچال، آبگرمکن و غیره و استخدام هزاران و حتی دهها هزار کارگر بومی در این کارخانجات ارزیابی کرد (اگرچه این کارگران به عنوان بخشی از نیروهای مولده کشور، پیشرفتهایی از نظر فکری، ذهنی و سیاسی خواهند کرد) بلکه آنچه تعیین کننده رشد نیروهای مولده و پیشرفت اقتصادی - اجتماعی کشور است، دستیابی به دانش، تکنولوژی، ابداع و ابتکار درون جوش هر کشور است. چنین پیشرفتی در زمان حاضر در تضاد آشتی ناپذیر با سرمایه جهانی قرار دارد. محتوای بنیانی تضاد میان اکثریت بزرگ بشریت و امپریالیسم را نیز میتوان در این واقعیت جستجو کرد. همکاری امپریالیسم با گنبدیده ترین بقایای پیش سرمایه داری در کشورهای جهان سوم را نیز در این "راز سر به مهر" میتوان یافت. از اینروست که سرمایه داری در این مرحله از رشد خود از نظر جهانی تبدیل به مانعی بر سر راه پیشرفت نیروهای مولده (اکثریت بشریت کنونی) میشود و در این راه یا ارتجاعی ترین و ضدانسانی ترین نیروها و عناصر در کشورهای جهان سوم (و از جمله ایران) نرد عشق میبازد (و گاه نیز جنگ زرگری میکند). محتوای رابطه

کشورهای سرمایه داری با کشور ما، در 200 سال اخیر نیز دارای همین مشخصه است، بدین معنی که هر حکومتی کوشش به پشتیبانی از صنایع و تولیدات داخلی (و در نتیجه حمایت از پیشرفت دانش و تکنولوژی) درون جوش کشور کرد، به عنوان حکومتی "ناباب" از پای درآمد و آنها که دروازه های کشور را به روی کالاهای آنها باز کردند و یا قبول کردند تبدیل به زائده "کار جسمی" تولیدات کشورهای سرمایه داری شوند، مورد حمایت امپریالیسم قرار گرفتند و به عنوان "داهی"، "پیشرو" و "جوانبخت" مورد محبت و تجلیل آنها قرار گرفتند .

پاسخ به اینکه چرا امپریالیسم این چنین عمل میکند، در قوانین سرشتی حرکت سرمایه در این مرحله از رشد آن نهفته است که خود نیاز به بحثی جداگانه دارد و درست به دلیل لزوم درک این خصلت امپریالیسم است که فراگرفتن رموز قوانین عملکرد آن باید در سر لوحه کار پژوهشی نیروهای مترقی قرار گیرد .

در پایان این مقدمه و پیش از ورود در بحث تعیین نظام تولیدی ایران باید اشاره ای نیز به روند فکری لنین درباره ساخت جامعه روسیه کنیم.

میدانیم که لنین از سال 1895، در زندان پژوهشی بزرگ درباره "رشد سرمایه داری در روسیه" آغاز کرد و سرانجام، سه سال بعد در دوران تبعید سیبری کتابی به این نام را به پایان رساند و در آن به این نتیجه رسید که جامعه روسیه نه تنها به سوی یک جامعه سرمایه داری می رود بلکه وجه غالب شیوه تولید در آن نیز سرمایه داری است. تردیدی نیست که در این زمان یکی از اهداف لنین جواب دادن به نظریه پردازان نارودنیک بود که عقیده به جهش از "کمونهای روستایی" به سوسیالیسم با حذف مرحله تکامل سرمایه داری داشتند. تاریخ نشان داد که سخن نارودنیکها از بنیان نادرست و سخن لنین از یک جهت درست بود. بدین معنی که روابط سرمایه داری در روسیه، در حال گسترش و "کمونهای روستایی" در حال تلاش بودند. اما آیا به راستی این نتیجه گیری لنین - در آن زمان - که وجه غالب تولیدی در روسیه سرمایه داری است درست بود؟ برای محک زدن به صحت و سقم چنین نظریه ای باید به نوشته های خود او مراجعه کنیم .

بیست سال پس از انتشار کتاب "رشد سرمایه داری در روسیه" و ماهها پس از پیروزی انقلاب اکتبر، لنین در جزوه معروف خود به نام "چپ روی کودکان . . ." مینویسد :

"عناصر تشکیل دهنده ساختهای مختلف اجتماعی - اقتصادی موجود در روسیه در حال حاضر چه هستند؟ و این یک پرسش گرهی است. بگذارید این عناصر را برشمردم :

- 1- عنصر پاتریارکال (پدر شاهی) یعنی کشاورزی دهقانی و تا حد زیادی طبیعی (پیش سرمایه داری)

- 2- تولیدات کالایی خرد (و این شامل اکثر دهقانانی میشود که غله خود را میفروشند) .
- 3- سرمایه داری خصوصی.
- 4- سرمایه داری دولتی .
- 5- سوسیالیسم

(جلد دوم منتخبات به زبان انگلیسی چاپ مسکو 1968- ص 432)

لنین پس از برشمردن شیوه های تولید بالا چنین مینویسد:

"حال این پرسش پیش میآید: "کدامیک از این عناصر جنبه غالب دارند؟"

و سپس به این پرسش چنین پاسخ میدهد: "آشکار است در کشوری با تولید کوچک دهقانی، عنصر خرده بورژوازی غالب است" (همانجا). اما آنچه اهمیت بیشتری دارد آن است که سه سال پس از انتشار نوشته بالا لنین در مقدمه نوشته معروف دیگری به نام "مالیات جنسی" بخشهای وسیعی از مقاله "چپ روی . . ." و بویژه بخش نقل قول شده در بالا را دوباره تکرار میکند و این بدان معناست که با گذشت نزدیک به چهار سال از انقلاب، لنین هنوز وجه غالب تولید در جامعه روسیه را وجه تولید خرد (بخصوص تولید خرد دهقانی) ارزیابی میکند. لنین به این جمع بندی چهارساله از انقلاب اکتبر که سرآغاز پیاده شدن برنامه نپ است نیز بسنده نمیکند و به واقع جمع بندیهای اصلی او از انقلاب اکتبر و نظرات او درباره جامعه روسیه را باید در نوشته های او از ماههای پایانی سال 1921 تا زمان مرگش و بخصوص در نوشته های او در بستر بیماری جستجو کرد. او در مقاله ای به مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر مینویسد: "هدف مستقیم و بلافصل انقلاب روسیه، انقلابی بورژوا - دموکراتیک بود تا بقایای قرون وسطایی را از میان برد و از صحنه جامعه بزداپد و روسیه را از توحش (بربریت)، این مایه شرم، پاک کند و این مانع سهمگین

بر سر راه هر نوع فرهنگ و پیشرفت در کشور ما را از میان بردارد" (منتخبات سه جلدی انگلیسی، جلد سوم ص 280)

او در همین مقاله مینویسد: "محتوای بورژوا - دموکراتیک انقلاب بدان معنی است که روابط اجتماعی (نظام، نهادها) کشور از وجوه قرون وسطایی، سرواژ و فئودالیسم پاکسازی شوند." "پدیده های اصلی بقایای سرواژ در روسیه تا سال 1917 چه بودند؟ سلطنت، وجود طبقات اجتماعی نوع فئودالی (Social Estates) زمینداری و مالکیت فئودالی (Land Tenure)، وضع زنان، مذهب و ستم ملی" (همانجا)

لنین پس از برشمردن این بقایا، دست آوردهای انقلاب اکتبر را در از میان بردن بسیاری از این پدیده ها، آنهم در مدتی به آن کوتاهی، در مقایسه با انقلابات بورژوا - دموکراتیک کشورهای پیشرفته اروپایی شرح میدهد و اینکه چگونه برای آن انقلابات بیش از 200 سال طول کشید تا این پدیده ها را از میان بردارند.

لنین با وجودی که نه تنها در کتاب "دولت و انقلاب" بلکه تا اوایل سال 1921 به شدت "از سرمایه داری دولتی" در برابر "تولید خرد" پشتیبانی میکرد، اما با گذشت یک سال از دوره نپ و جمعیندی یک ساله آن به این نتیجه میرسد که باید اتحاد میان کارگران و دهقانان در سر لوحه کار حزب و دولت شوراهای قرار گیرد وگرنه انقلاب با شکست روبرو خواهد شد. لنین تا زمانی که زنده بود از این سیاست اخیر با تمام توان خود پشتیبانی کرد.

در راستای چنین سیاستی، از زمان مرگ او تا سال 1927 پیشرفتهای بزرگی نصیب کارگران و دهقانان شوروی شد. اما از سال 1927 به بعد در اثر یک سلسله رویدادهای داخلی و خارجی (که جای بحث آن در این نوشته نیست) آنچنان چرخشی در سیاستهای حزب کمونیست و دولت شوروی روی داد که چهره جامعه را دگرگون کرد و پیامدهایی به دنبال آورد که اکنون جزء تاریخ اند. آنچه باید به این اشارات افزوده شود این است که:

1- زمانی که لنین صحبت از پیشرفت سرمایه داری و غلبه شیوه تولید سرمایه داری در روسیه میکرد مرادش در اساس بخش اروپایی روسیه بود که در اواخر قرن نوزدهم در اثر سرمایه گذاریهای عظیم فرانسوی، انگلیسی و بلژیکی به سرعت رو به صنعتی شدن میرفت. اما علاوه بر آن در همین بخش اروپایی و بخصوص در دو شهر اصلی آن پتروگراد و مسکو، دانش و تکنولوژی بومی و درون مرزی روسیه از زمینه های قدرتمندی برخوردار بود. فراموش نکنیم که روسیه آن زمان دارای آنچنان دانشگاهها و آزمایشگاههای مجهز و زمینه های پژوهشی پیشرفته ای بود که دانشمندان بزرگی چون مندلیف، سچنف و پاولوف را به جهان علمی آن روز عرضه میکرد و جهان علمی آن روز نیز جوایز نوبل به آنان عرضه میکرد. روسیه آن زمان در بخش اروپایی از آنچنان فرهنگ بالایی برخوردار بود که میتوانست متفکرین بزرگی چون هرزن، چرنیشفسکی، بلینسکی، پلخافوف، لنین و دهها و صدها روشنفکر بلندپایه دیگر و معروف در سطح جهانی بپروراند. این بخشهای پیشرفته اروپایی اما همچون جزایری در میان دریایی از جهل و فقر و عقب ماندگی - و به قول لنین "بربریت" قرار داشتند.

2- لنین در اواخر قرن نوزدهم و دوران جوانی خود به عنوان یک مارکسیست اروپایی بی تردید زیر تاثیر نظریه پردازان بین الملل دوم همچون کائوتسکی و پلخانف - که در آن زمان از اعتبار بسیار بالایی برخوردار بودند - قرار داشت و از این رو بخش بزرگ و تعیین کننده نیروی جسمی و فکری اش صرف بسیج کارگران روس میشد و دهقانان آن کشور در فعالیتهای او جایگاه ثانوی و فرعی داشتند.

3- دو خصلت اساسی لنین یعنی نبوغ و صداقت انقلابی اش، او را وامیداشت با زدن محک تجربه انقلاب به هر پدیده ای درسهای لازم را فرا گیرد و این درسها را با صداقت و بی پروایی کم نظیری به رشته تحریر درآورد. لنین با وجودی که تصور میکرد سه میلیون کارگر روس با انجام اصلاحات ارضی برای صد میلیون دهقان خواهند توانست رهبری خود را به آنان بقبولانند، در سالهای پس از انقلاب پی برد که برای تأمین اتحاد میان کارگران و دهقانان، در جهت پیروزی نهایی سوسیالیسم باید دست به اقدامات بنیانی دیگر زد. همانگونه که گفتیم این اتحاد تا سال 1927 - تا حد زیادی - پابرجا ماند و در این فاصله قدمهای بزرگی در جهت پیاده شدن سوسیالیسم نیز برداشته شد اما از سال 1928 به آن سو این اتحاد دچار لطمات سنگینی شد که حزب و دولت را تا حد زیادی نسبت به اکثریت ملت روس منزوی کرد و پیروزی نهایی پروژه سوسیالیستی را با شکست روبرو کرد.

میدانیم که نظریه پردازان اصلی حزب بلشویک (لنین، تروتسکی و بوخارین) همگی بر این باور بودند که پیروزی نهایی سوسیالیسم در روسیه در گرو دو عامل بنیانی خواهد بود :

1- وقوع انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور اصلی اروپایی

2- پایدار ماندن اتحاد میان کارگران و دهقانان روس .

از آنجا که سران حزب بلشویک تا سال 1921 هنوز امید به وقوع انقلاب سوسیالیستی در اروپا داشتند، بدون توجه کافی به اتحاد میان کارگران و دهقانان برنامه "کمونیسم جنگی" را پیاده کردند. این برنامه نه تنها با شکست روبرو شد بلکه چهره حزب و کشور را دگرگون کرد. لنین در اثر تماس های وسیع خود با نمایندگان دهقانان به این نتیجه قطعی رسید که باید به برنامه "کمونیسم جنگی" پایان داده شود و برنامه نپ آغاز شود. در سالهای اول این برنامه اتحاد میان کارگران و دهقانان دست آوردهای بزرگی نصیب حرکت جامعه به سوی سوسیالیسم کرد. اما همانگونه که در بالا گفته شد این اتحاد از سالهای 1937-28 دوباره دچار تزلزل و بحران شد. و شد آنچه شد .

نیویورک - هفتم ژانویه 1995

شهروند